اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

بحثی که بود راجع به اين مسأله به اصطلاح متن و گرفتاری­هايي که برای خودمان درست کرديم در متن، و البته من به ذهنم آمد برای اين­که يک مقداری از اين مثال­های خلطی با مصادر اهل سنت را شايد اگر وقت کرديم فردا از اين کتاب تصحيحنا الرجالی که ايشان آورده،

س: تراثنا الرجالی

ج: تصحيح تراثنا الرجالی، عرض کنم که به اين مناسبت چون ديشب هم يک موردی مثال زديم حالا بعضی از موارد که در عين حال از او بشود يک مطالب کلی را هم استظهار کرد، عرض کنم يک روايتی است که مرحوم شيخ کلينی در کتاب کافی آورده، مرحوم آقای بروجردی هم حديث شماره 2 در جامع الاحاديث باب دوازده، در بلوغ به اصطلاح، ايشان باب دوازده­اش را در مقدمات در بحث بلوغ قرار دادند، اين حديث اجمالش اين طور است که مرحوم کلينی از محمد ابن يحيي استادشان از احمد اشعری عن ابن محبوب که معروف است و طبعاً به حسب قواعد احتمالاً يا کتاب احمد اشعری باشد يا ابن محبوب؟ طبعاً ابن محبوب بيشتر است، عن ابی ايوب خزاز که زياد دارد ابن محبوب از ايشان عن يزيد الکناسی حالا بعضی­ها هم بريد خواندند اشتباه است، صحيحش همان يزيد است، عن ابی جعفر عليه­السلام قال الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم و زوجت، بلی و زوجت حالا اين­جا تزوجت هم آمده خيلی خوب، و اقيم عليها الحدود تامه عليه و لها، قال قلت عن غلام اذا زوجه ابوه و دخل باهله و هو غير مدرک، اين ضبطش به صيغه اسم فاعل است مدرَک نيست مدرِک باب افعال است اما لازمه، ادرک الرجل، يا ادرکت المرئه يعنی بالغ شد، أ يقام عليه الحدود و هو علی تلک الحال فقال اما الحدود الکامله التی يأخذ بها الرجال فلا، و لکن يجلد فی الحدود کلها علی مبلغ سنه، فيؤخذ بذلک مابينه و مابين خمس عشر سنه، و لاتبطلوا حدود الله فی خلقه و لاتبطلوا حقوق المسلمين بينهم، حالا بحث­های خاصی دارد اين حديث که الآن جايش نيست، مرحوم شيخ کلينی سند را همين طور که عرض کردم همين مصدر را آورده در جلد به اصطلاح هفت خودش و مرحوم شيخ طوسی از همين ايشان به اسم احمد ابن محمد در جلد ده آورده اين­جا هم شماره داده، صفحه 38 ليکن مرحوم شيخ طوسی اين حديث را با يک طول و تفصيل زيادی در جلد هفت، کتاب نکاح آورده، در تهذيب جلد هفت، استبصار هم جلد سه، و آنچه که خيلی عجيب است سند و مصدر تمام خصوصيات يکی است ايشان فقط گفته احمد ابن محمد ابن عيسی چون اسم را کامل آورده به احتمال قوی از کتاب ديگری نقل کرده، آن­جا اکتفاء کرد و احمد ابن محمد، در کتاب کلينی هم احمد ابن محمد است آن­جا ظاهر است که از کلينی گرفته، همان بابی است که کلينی قرار داده ايشان، آن کلينی البته در حدود است ايشان هم در حدود آورده، ليکن در کتاب نکاح دارد احمد ابن محمد ابن عيسی اسم را کامل آورده که به احتمال بسيار قوی از کتاب ايشان گرفته، اصلاً از خود، از کلينی نگرفته، عن الحسن

س: اين مابه التفاوت دليل می­شود که

ج: بلی بلی مصدرشان، عن الحسن ابن محبود همان بحث اختلاف مصادر را که عرض کرديم شناختش يکی از مقدماتش اين است چون حالا می­خواهيم تطبيق هم بشود در عين حال، عن الحسن ابن محبوب مثل همان­جاست فرق نمی­کند، عن ابی ايوب عن يزيد الکناسی، دقيقاً همان سند است، همان سند و بعد دارد قال قلت لابی جعفر عليه­السلام آن­جا هم همين طور است يزيد عن ابی جعفر، گاهی می­شود آخر سند يکی است، يکی ابوجعفر يکی ابوعبدالله سلام الله عليهما، نه اين­جا هردو ابی جعفر است، متی يجوز للعبد ان يزوج ابنته و لايستأمر يا تستأمر، قال اذا جازت تسع سنين، اين­که به اصطلاح، ان يزوج و لايستأمر اذا جاز اگر نه سالگی رد، فان زوجها قبل بلوغ تسع سنين کان الخيار لها اذا بلغت تسع سنين خب يک سطری را مرحوم شيخ طوسی در وسط اين­جا دارد شيخ طوسی خودش دارد در کتاب تهذيب البته اين در تهذيب هست، در استبصار نيامده، حالا تقطيع کرده چه شده نمی­دانم؟ فان زوجها قبل بلوغ تسع سنين کان الخيار لها اذا بلغت تسع سنين، بعد مرحوم شيخ می­گويد و هذه الزياده وجدتها فی کتاب المشيخه عن يزيد الکناسی تصريح می­کند، اين اختلاف متن را که من و هذه الزياده وجدتها کتاب المشيخه يا مشيخه عن يزيد الکناسی يعنی معلوم می­شود مرحوم شيخ روايت را اساساً از کتاب احمد ديده احمد اشعری چون احمد از کتاب ابن محبوب نقل کرده مشيخه ابن محبوب شيخ اين قسمتش را مقايسه کرده با کتاب مشيخه خيلی عجيب است يعنی که اين مقدار فرق بين متن را، و اين نکته عجيبی است يعنی که مرحوم شيخ قدس الله نفسه معلوم می­شود کتاب ابن محبوب در اختيارش بوده البته اين، اين نشان می­دهد که مرحوم شيخ کتاب ابن محبوب پيشش بوده و ديده احمد از کتاب ابن محبوب نقل کرده مقارنه کرده ليکن متأسفانه باز نمی­گويد دقيقاً که از چه نسخه­ای از کتاب ابن محبوب چون فوقش اين است که معلوم می­شود کتاب ابن محبوب دارای دو نسخه بوده ديگر يک نسخه­اش در اختيار احمد بوده که اين زياده را نداشته، يک نسخه­اش هم مال خود حسن ابن محبوب يک مقارنه­ای بين نسخ می­کردند که انجام نداده، حالا بعد، قلت فان زوجها ابوها و لم تبلغ تسع سنين فبلغها ذالک فبمکثت و لم تأب بذلک أ يجوز عليها قال لا،

س: در تهذيب فسکت دارد

ج: بلی آقا؟ فمکثت

س: در تهذيب عبارت سکت،

ج: پس سکت اين­جا هم سکت من بد خواندم اين به خط خودم نوشتم در حاشيه بد خواندم، قال لا، ليس يجوز عليها رضا فی نفسها و لايجوز لها تأب و لا سخة فی نفسها خيلی عجيب است اين­جا اصلاً می­گويد حق ندارد، البته در استبصار يک لای زيادی هم دارد، لا، ليس بعد می­گويد ليس در تهذيب نيامده بلی حتی تستکمل تسع سنين و اذا بلغت تسع سنين جاز لها القول فی نفسها، بلی اين جاز لها القول فی نفسها بالرضا و تأبی و جاز عليها بعد ذلک و ان لم تکن ادرکت مدرک النساء اگرچه هنوز آن حالت بلوغ پيدا نکند، قلت أ فيقام عليها الحدود و تأخذ بها و هی فی تلک الحال و انما لها تسع سنين، و لم تدرک مدرک النساء فی الحيض قال نعم، اذا دخلت عليها، يا دُخلت علی زوجها، و لها تسع سنين ذهب عنها اليتم، ببينيد از اين­جا با متن کافی يکی می­شود، با اين­که سند دقيقاً يکی است مصدر دقيقاً يکی است، از اين­جا چون متن کافی اين بود الجاريه اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم و زوجت و اقيم عليها الحدود، ذهب عنها اليتم و دفع اليها مالها و اقيمت الحدود التامه عليها و لها، آن­جا داشت الحدود التامه عليه و لها مذکر داشت يعنی عجيب اين است که مرحوم کلينی طبق اين نقلی که الآن مرحوم شيخ طوسی دارد، مقداری حالا صدر حديث را که چند سطر است حذف کرده آن­که حالا جای خودش و اين حذف از کجا پيدا شد اين را هم ما الآن نمی­توانيم درک کنيم اين دقيقاً مصدر يکی است به اصطلاح آن اصل مطلب يک مقدار را شيخ توضيح داده حالا بعد عرض می­کنم بلی، قلت فالغلام يجری، بلی قال قلت الغلام اذا زوجه ابوه و دخل باهله أ يقام عليه الحدود علی تلک الحال قال فقال اما الحدود الکامله بلی اين چون در اين­جا متن کافی را الآن خواندم الغلام اذا زوجه در اين­جا دارد قلت فالغلام يجری فی ذلک مجری الجاريه فقال يا اباخالد ان الغلام اذا زوجه ابوه، حدود يک سطر هم اين­جا حذف شده، از متن کلينی حدود يک سطر هم اين­جا حذف شده، و لم يدرک در آن­جا دارد که بلی اذا زوج و دخل بها و هو غير مدرک، و لم يدرک کان له الخيار اذا ادرک بلی، قلت اذا، أ يقام عليه الحدود، اصلاً کان له الخيار اذا ادرک کلاً اين را هم شيخ کلينی حذف کرده، بلی و کان له الخيار اذا درک و بلغ خمس عشر سنه، خيلی عجيب است هم حذف کرده هم زيادی آورده، بعد در اين نسخه­ای باز ايشان دارد که او يشعر فی وجهه، اين­ها را اصلاً کلينی ندارد، يشعر مو در بياورد، شعر يعنی مو، مو در بياورد، او ينبت فی

س: عانته

ج: عانته قبل ذلک قلت اذا دخلت عليه امرأته قبل ان يدرک فمکثت معها ما شاءالله ثم ادرک بعده فکرهها و تأبی قال اذا کان ابوه الذی زوجه و دخل بها ولد منها و اقام معها سنه فلا خيار له اذا ادرک و لاينبغی له ان يرد علی ابيه ما صنعه و لايحل له ذلک اصلاً چيز عجيبی است اين روايت که با اين که سند واحد دارد و متأسفانه مرحوم کلينی و نقل شيخ يک تفاوت شديدی در متن دارند حالا يک مطلبش اين، و اين­که حالا چطور شده شيخ يک قسمت را تذکر داده، اما بقيه را متأسفانه تذکر نداده با اين­که خود شيخ يعنی خود شيخ آن متن دوم را خودش آورده فقط در جلد ده آورده، اين متن طولانی را در جلد هشت آورده، آن متن که متن کلينی باشد با همان سند واحد در جلد ده آورده و معلوم می­شود که واقعاً يک اختلاف نسخی يا در کتاب ابن محبوب بوده يا در کتاب احمد اشعری بوده يعنی واقعاً اين مقدار اختلاف در متن يکی از چيزهای بسيار عجيب است و دوتا نکته به اصطلاح ما به اصطلاح ما می­گوييم ای کاش مرحوم شيخ اين کاری که اين­جا کرد و هذه الزيادة وجدتها اين را در بقيه روايات هم می­کرد حالا که مقابل نسخ است نسخ در امکانات ايشان بود اين کار را می­کرد و ای کاش دوم اين­که اي کاش شيخ لا اقل در کتاب دوم کتاب حدود که اين روايت را از متن کافی آورده می­گفت که اين کتاب را ما از متن کتاب احمد اشعری در جلد هفت مثلاً نقل کرديم، يک اشعاری هم يعنی يکی از مشکلات کتاب شيخ رضوان الله تعالی عليه اين طور است که روايتی را که يک مصدری نقل می­کند طبق همان بابی است که آن مصدر دارد مثلاً کتاب کافی در حدود است اين هم در حدود نقل می­کند، احتمالاً کتاب نوادر احمد در مبحث نکاح بوده آن را از کتاب نکاح نقل می­کند دقت کرديد، بين دوتا نقلی که خودش انجام می­دهد خود مرحوم شيخ انجام می­دهد بين اين­دوتا نقل خود شيخ مقارنه نمی­کند، حالا نسبت به اين کار اين دوتا ای کاشی که گفتيم، ای کاش دوم را الحمدلله در اين مجامع حديثی متأخر ما حل شده يعنی اگر شيخ اين مطلب را تذکر نداده فرض کنيد در جامع الاحاديث، وسائل اين­ها هم کتاب جلد هفت را آوردند، هم حديث جلد هفت، هم حديث جلد ده، لذا اين مشکل الآن برای ما حل شده، يعنی،

س: به عنوان دو حديث آوردند

ج: به عنوان دو حديث، اين­جا ايشان که اصلاً به عنوان حديث متن کافی را آورده آن وقت اين حديث مفصلی که الآن من برايتان خواندم متأسفانه آقای بروجردی هم نياوردند ايشان فقط در بحث اشارات­شان صفحه دويست و بيست و پنج، يا چهار صد و بيست و چهار دارند و يأتی در رواية يزيد الکناسی من باب ان الولاية علی الصغير لابيه و جده من قبل اب من ابواب التزويج بلی اين ابواب التزويجی که ايشان می­گويد در کتاب جامع الاحاديث بعد است ليکن در کتاب شيخ طوسی در حقيقت آنی که اول آورده جلد ده است اينی که دوم ايشان می­گويد جلد هفت است قبلش بوده اذ دخلت علی زوجها و لها تسع سنين ذهب عنها اليتم همين مقدارش را نقل کرده اين مقداری که با متن کافی موافق است اما آن مقدار زيادی که حذف شده و آن نکات فنی را هم ايشان متعرض نشدند متأسفانه در اين شرحی که ايشان دادند اين حالا مناسبش چه بود؟ مناسبش اين بود که بعد از حديث شماره دو که از کافی نقل کردند اين حديث را کامل از کتاب تهذيب نقل می­کردند تا مقابله البته حالا ذيلش می­آوردند در کتاب نکاح هم اشاره می­کردند که اين در حديث کتاب بلوغ در بحث بلوغ اين مطلب گذشت، آن وقت مقابله اين دوتا متن باهم که يکی خيلی طولانی و يک کمتر و بعد هم پس و پيش دارد خيلی تأثيرگذار است هم در فهم حديث هم احکامی که در حديث هست، آثاری که در حديث دارد و هم در شناخت حديث، و اما مسأله اول اي کاش اول ايشان نه، متأسفانه اين کار نشده، و اصولاً ما معتقديم که آنچه که منشأ شد بحث­ها از جنب فهرستی خارج بشود، جانب رجالی همين کارهای شيخ بود رضوان الله تعالی عليه، چون شيخ بحث حجيت تعبدی خبر را اجمالاً قبول کرد در کتاب نکاح از کتاب احمد آورد در کتاب حدود از کتاب کافی نقل کرد، و اين،

س: حجت را

ج: هردوش حجت شد البته در کتاب نکاح دارد که هذه الزياده وجدتها در مشيخه به اصطلاح حسن ابن محبوب اين مقدار را دارد بقيه­اش را متأسفانه ايشان ندارد و به نظر ما يک مطلبی را که الآن چون الآن اين مطلب را مثالش زديم چون می­خواهيم يک کمی، آنچه که الآن به ذهن­ما می­رسد الآن در اين زمان، همچنان­که اين مطلب دوم را حل کرديم، به اين مجامع حديثی من معتقد هستم اگر بتوانيم يعنی هدف ما اين بود اصلاً اصل هدف در متن حديث اين همه ديشب صحبت شد چهل جلسه صحبت شد ما اگر بتوانيم عوامل اين تختلاف را پيدا بکنيم هم اين اختلاف را به اصطلاح پيدا بکنيم هم موارد اختلاف را پيدا کنم، هم بتوانيم عوامل اين اختلاف، اين خيلی مشکل است، الآن که ما در زمان ما همين لحظه­ای که من در خدمت­تان هستم بتوانيم، الآن ما بحسب ظاهر به نسخه ديگر، رجوع­مان به نسخه است ديگر آيا واقعاً مرحوم کلينی کم و زياد کرده آيا واقعاً مرحوم شيخ در نسخه احمد اشعری آن وقت متأسفانه صاحب کتاب مشهور اين سند در هردو سند دو نفر هستند، هم احمد صاحب کتاب است هم حسن ابن محبوب هردو صاحب کتاب هستند، صاحب کتاب مشهور در اين سند هم دو نفر هستند يا از کتاب احمد است يا از کتاب حسن که اصلش مال اصل مصدر احمد بوده، ما الآن دقيقاً اين نکته­ای را که الآن در مباحث به اصطلاح اختلاف متن و نقد متن مطرح می­کنيم هدف­مان در حقيقت اين نکته هست کاری را که شيخ رضوان الله تعالی عليه انجام داده نسبت به اين يک سطر حديث اين را ببريم رو کل احاديث کارش اين است، فقط شيخ رضوان الله تعالی عليه اشاره فرمودند که اين مطلب، در کتاب مشيخه آمده و آن نسخه مشيخه را هم تحليل نفرمودند توضيح ندادند، چون به هر حال ظاهراً واضح است که احمد هم از کتاب مشيخه نقل کرده، در نتيجه برگشتش به دو نسخه از کتاب مشيخه می­شود يک نسخه­ای که در اختيار احمد بوده، يک نسخه­ای که در اختيار شيخ بوده و اي کاش اين نسخه­ها اضافه بر نقل از آن­ها اولاً نقل را مرحوم شيخ خيلی کم دارد يعنی در کتاب شيخ اين کم است لذا من متعرض شدم خيلی اين موارد را کم دارد اضافه بر نقل روشن هم می­کرد که نکته­اش چيست؟ اين مطلب را اگر مرحوم شيخ روشن می­کردند، مثلاً بگويند من يک نسخه­ای از کتاب حسن ابن محبوب دارم با اين اوصاف ارزيابی هم می­کردند حالا چرا اين نسخه با نسخه احمد احتمالاً شايد اين نسخه کوفی در اختيار داشتند که احمد در آن نسخه قمی اين به اصطلاح سطرش را حذف کرده آن وقت اين چون يک مسأله ديگری هم در بحث متن که انشاءالله بعد متعرض می­شوم انشاءالله مسأله تقطيع است يعنی اين­که قسمتی از روايت را که احتياج نبوده يا مربوط به آن بحث نبوده بر می­داشتند آيا واقعاً اين تقطيع است اين جزو تقطيع حساب می­شود يا اين جزو اختلاف نسخه است اصلاً اختلاف تقطيع هم نيست، مرحوم کلينی از نسخه­ای که داشته اين بوده يا احتمالاً اين احتمال هم قوی است، نمی­دانم انشاءالله تعالی شايد بعداً مواردش، شواهدش را عرض کنيم، احتمالاً مثلاً در خود کتاب احمد اشعری در حقيقت در دو باب بوده، هم باب حدود بوده هم کتاب نکاح بوده، در باب حدودش احمد اشعری اين متن کلينی را آورده، در کتاب نکاحش احمد اشعری را متن تهذيب آورده اين احتمال هم هست يعنی به عبارت اخری ما گاهی يک حديثی داريم که ممکن است به دو سه باب بخورد اين حديث را که الآن که نقل می­کند شيخ نقل می­کند احتمال دارد که اين حديث در يک کتاب اين طور بوده در يک کتاب ديگر اين طور بوده مثلاً اين حديث را بياوريد مصادرش را کتاب حديث يجوز علی اهل کل ملة مايستحلفون يا يُستَحلفون اين را بياوريد اين حديث از کتاب محمد ابن، که روايت محمد ابن مسلم است مرحوم کلينی آورده ما يُستَحلفون عبارتش يُستحلفون است طبيعتاً در کجا؟ در باب قضاء يُستحلف يعنی قسم دادن مثلاً به يهودی­ها بگويند به تورات قسم بخور، مسيحی­ها به انجيل قسم بخورند بياوريد شما اين را، اين را کلينی دارد، شيخ طوسی هم اين را دارد، همين متن يجوز علی اهل کل ملة،

س:

8: 21

فی کل دين مايستحلفون به، سئلته، عن محمد ابن مسلم عن احدهما عليه السلام قال سئلته عن الاحکام فقال فی کل دين مايستحلفون به

ج: در متن کلينی را هم بياوريد، اين در شيخ هم هست حالا شيخ بابش را بگوييد، ايشان در يک باب اين را آورده جلد هفت است به نظرم نيست؟ يا نه است؟

س: جلد هشت صفحه 279 باب الايمان و النذور و

ج: باب قضاء که قسم که می­خورد چه جوری قسم بخورد؟ حالا کلينی هم در همين باب است ظاهراً نه؟ کلينی را بياوريد، کافی هم دارد

س: بايد متن کافی را پيدا بکنم،

ج: همين يستحلفون بياور، همان يستحلفون، کافی هم يستحلفون دارد، خب

س: در فقيه اين است، سئلته عن الاحکام فقال يجوز علی کل دين بمايستحلف،

ج: خب همين است شبيه همين است،

س: بما يستحلف،

ج: بلی، يجوز، عرض کردم يجوز علی اهل دين مايستحلفون او بمايستحلفون کافی هم دارد کافی را هم بياوريد اين هم همان باب ايمان و اين­هاست همان باب،

س: حکم استحلاف، حکم استحلاف الکفار بغير الله ممايعتقدون،

ج: عبارتی، اصلاً عنوان باب قرار داده، بلی بخوانيد

س: الآن من اين کافی را بايد پيدا کنم، بعد در دعائم هم دارد و يستحلف اهل الکتاب بکتابهم و ملتهم،

ج: واضح است عرض کردم کتاب دعائم ظاهراً ريشه­هايش از ماست، همين روايـت محمد ابن مسلم است دستکاری کرده يک کمی، متن را لذا متن دعائم را يک روز ديگر صحبتش کردم که آن ملتفت بود که يک در، مثل همين متن، مطلب يکی است اهل کتاب و اين­ها ليکن تعبيرش و يستحلف، در کافی هم هست بياوريد،

س: کافی احتمالاً يک حرف اضافه کم و زياد باشد چون نتوانستم الآن پيدا می­کنم،

ج: يستحلفون هست آن­جا،

س: باب استحلاف اهل الکتاب که در کافی است پنج­تا روايت است، و هيچ کدام اين نيست الآن می­خواهيد تندتند متن­ها را چون همه­اش کوتاه است اولی اين است سئلت عن اهل الملل يستحلفون لا تحلفوهم الا بالله، روايت دوم، سئلته هل يستحلف لاحد ان يحلف احداً من اليهود و النصاری بآلهتهم، روايت سوم، عن اميرالمؤمنين

ج: اين هست در کافی

س: استحلف اليهوديه، روايت چهارم لايحلف اليهودی و لا النصاری و لا المجوسی بغير الله،

ج: اين مخالفش است، معارض است

س: اين همه­اش روايات مخالف دارد ايشان همه­اش همان است لايحلف بغير الله

ج: بلی اما يجوز علی اهل کل ملة مايستحلفون هست، آنی که در تهذيب است از کجا نقل می­کند، تهذيب که گفتيد علی اهل کل دين مايستحلفون به،

س: کل دين تعليق دارد به حديث قبلی، عنه عن فضاله، در اين قبلی عنه عن

ج: حسين ابن سعيد است اگر عنه باشد، عن حسين ابن سعيد، اين در کتاب حسين ابن سعيد بوده احتمالاً در کتاب حسين ابن سعيد در باب ايمان مثل خود تهذيب، متن اين بوده باز شيخ طوسی نقل می­کند يجوز علی اهل کل ملة مايستحلون، باز با همين سماعه، يستحلون يستحلفون يک ف­اش افتاده، يستحلون را بياوريد، اما اين در جلد نمی­دانم ده است نه است يا هفت است يکش در يک جلد ديگری است يعنی همين نکته­ای که اين­جا که شيخ نقل می­کند و بعد مصدر يعنی بعد جمع نمی­کند که بابا اين حديث با اين متن هم گذشت احتمالاً يکی باشند،

س: احتمالاً جسارتاً ما يستحلفون کل دين اصلاً در کافی نباشد چون در جامع الاحاديث هم نقل­های اين وری را که آورده کافی جزئشان نيست،

ج: پس من شايد با فقيه اشتباه کردم،

س: فقيه در ذهن شريف شما،

ج: بلی

س: آن در استبصار هست که

ج: تهذيب هم هست چرا،

س: مايستحلون شايد به ما باشد،

ج: همان يستحلون

س: ولی ما يستحلون در استبصار هست،

ج: تهذيب هم دارد اگر استبصار باشد ببينيد از که ابتداء کرده حالا؟

س: اين­جا بما، باز تعليق، ما روی علی ابن حسن ابن فضال عن فلان بعد می­گويد که و عنه عن سندی ابن محمد البزاز عن علاء ابن رزين غلات،

ج: اين علاء شاگرد محمد، آن هم بايد درش علاء باشد

س: عن محمد ابن مسلم، اين­جا جلد نه است،

ج: آن جلد هفت

س: فی الاخوة و الاخوات

ج: کتاب ميراث آورده

س: سئلته عن الاحکام دوباره سؤال يکی است

ج: ببينيد سلئته عن الاحکام

س: يجوز علی کل ذی دَين

ج: ذی دِين نه، بما يستحلون

س: بما يستحلون، آن ذی دين است

ج: ببينيد دقت عيناً روايت يکی است حالا اين نسخه که است؟ ديشب عرض کردم،

س: آن­جا بعد از صفوان ابن يحيي عن علاء عن محمد ابن مسلم،

ج: دو نسخه­ای است علاء است علاء شاگرد محمد ابن مسلم است تفقه علی يد محمد ابن مسلم، در يک نسخه علاء که صفوان نقل می­کند يستحلفون است در يک نسخه­ای که ابن فضال پسر نقل می­کند ما يستحلون است، روشن و سئلته عن الاحکام سؤال و جواب همه مثل هم است، يجوز علی اهله، آن وقت اين يستحلون را شيخ در کتاب ميراث آورده چرا؟ به خاطر قاعده الزام دليل الزام يکش هم همين است، اصلاً می­بينيد دو باب مختلف، دو عالم مختلف اصلاً کلاً،

س: اين­جا تعبد کارگشا هست، که شيخ

ج: ديگر شيخ شيخ رضوان الله تعالی عليه يکی کتاب حسين، روشن شد يکی کتاب حسين ابن سعيد است، يکی،

س: يستحلون آن­جا اصلاً معنايش چه جور است؟

ج: يعنی آن­که حلال می­دانند

س: يجوز علی کل ملة مايستحلون،

ج: بلی آن وقت اين چون فتحی است به اصطلاح، علی ابن حسن، ما باز اين حديث الزموهم بما الزموا به انفسهم که داريم اين راويش که است؟ راويش علی ابن ابی حمزه بطائنی واقفيه،

س: عن ابی الحسن

ج: بلی، و احدی اين را نقل نکرده يعنی کلينی و صدوق اصلاً اين را نياوردند قاعده الزام نياوردند اين منفرداً شيخ طوسی آورده،

س: سندش عن الحسن ابن محمد ابن سماعه عن عبدالله جبله، عن عدة من اصحاب علی و لا اعلم سليمان الا اخبرنی به و علی ابن عبدالله عن سليمان عن علی ابن ابی حمزه عن ابيه

ج: الا اخبرنی به سليمان و عبدالله ابن علی عن سليمان يعنی به واسطه هم مستقل،

س: نساخ هم نداده،

ج: اين­جا ديگر تعدد نسخه ندارد اين از آن­ جاهايي است که به اصطلاح ما مال مذهب است مذهب اقفی­ها اين بوده که قاعده الزام را عمل بکند، شيخ هم برای اولين بار اين مسلک را می­آورد در شيعه، تدريجاً هم بعد ادعای اجماع می­شود قاعده الزام يکی از ادله­اش هم اجماع است، آن که مال واقفی­هاست اين هم مال فتحی­ها روايت کاملاً واضح است کتاب علاء است سؤال و جواب يکی است، فقط متن آن وقت مشکل کجا شد؟ اگر اختلاف متن جوری بود که به حکم نمی­خورد خوب بود، يک قاعده درست کردند طبق اين متن، و بنا گذاشتند مثلاً اگر ديديد در مجلسی مردی زنش را طلاق داد، طلاق باطل پيش ما شما می­توانيد آن زن را بگيريد اين طور گفتند ديگر،

س: قاعده الزام

ج: يجوز علی اهل کل ذی دين ما يستحلون، اين­ها را حلال دانستند پس شما می­توانيد اين را بگيريد دقت کنيد چه؟ می­خواهم تغييراتی پيدا شد در صورتی که الآن کاملاً واضح شد نسخه واحد است کتاب علاء است آن مصدر اول است، مصدر متوسط هم يا کتاب حسين ابن سعيد است يا کتاب ابن فضال پسر است، عرض کردم روايات ابن فضال پسر خيلی بين اصحاب قم که بعد آمد به قم و اين­ها خيلی منتشر نشد، تقريباً تنها کسی که زياد از ايشان دارد همين مرحوم شيخ طوسی است تقريباً نه، تحقيقاً زياد از ابن فضال نقل می­کند، ابن فضال زياد دارد و مراد ابن فضال پسر آنی که اول سند است، ابن فضال­های اول سند در کتاب تهذيب و استبصار مراد ابن فضال پسر است،

س: قاعده الزام دليل ديگری ندارد غير از اين

ج: الزموهم

س: الزموهم است ديگر

س: نه چندتا روايت ديگر هم هست، مثلاً خذ هم بحقهم فی احکامهم و سنتهم کمايأخذون منکم فی

ج: خب اين تقاص است،

س: نه خذ هم قاعده الزام است

ج: اين تقاص است

س: الزموهم داريم ديگر

ج: آن همان است چيز است واقفی است علی ابن ابی حمزه بطائنی هيچ کس ديگر نقل نکرده،

س: اين هم باز علی ابن حسن فضال است باز بعدی هم همين است، هل نأخذ فی احکام المخالفين مايأخذون منا فی احکامنا

ج: اين تقاص است يک نوع تقاص است مثلاً يک پولی از ما به زور گرفتند شما می­توانيد به همان مناسبت از ايشان بگيريد اگر يک­جايي دادند به تو، اين ربطی به قاعده الزام ندارد اين ربطی به قاعده­ای،

س: حالا آورده

ج: چرا آورده،

س: آوردند ولی بازهم مشکل که باز دوباره علی ابن ابی حمزه درش است

ج: بلی دقت می­کنيد اصلاً اين قاعده­ای که بعد اجماع شده و قبول شده، اين آن وقت تصادفاً دوتا روايت معارض دارد اصلاً آن روايت الزموهم يکی روايتی است که صدوق دارد اياکم و المطلقات ثلاثاً فی مجلس واحد فانهن ذوات ازواج اصلاً، يک روايت هم شيخ کلينی دارد که می­گويد زنش را سه طلاقه داد، می­خواهم بگيرم، امام می­فرمايد برو آن­جا دوتا شاهد عدل هم ببر، بهش بگو که آيا تو زنت را طلاق دادی، اگر گفت بلی و اين­ها شنيدند از آن وقت عده بگير بعد ازدواج کن،

س: به منزله طلاق است

ج: همين با اين­که انشاء طلاق نيست اخبار است اين را به منزله، روشن شد ما دوتا روايت داريم هيچ کدام شان روايت شيخ را نياوردند، اين­که می­گوييم شيخ الطائفه ايشان کارهای فرمودند که بعد اصحاب ما يک هزار سال است دنبال ايشان رفتند،

س: لاتنقض هم همين طور است

ج: بلی آقا

س: لاتنقض هم همين طور بود

ج: لاتنقض خب مثلاً اخباری­ها آوردند اما خيلی مثلاً شيخ طوسی در تعابير فقهی­اش اين را به کار نبرده يا در تعابير ديگرش به کار نبرده يا فقهای متوسط ما هم مثلاً در موارد مختلف که استصحاب است لاتنقض اليقين فانک نه، به کار برده نشده، بفرماييد آقا

س: بحث روايت ميراث الاخوة و الاخوات در تهذيب روايتی آوردند که درست نيست بعد می­گويند که هذه الاخبار مخالفة للحق غير معمول عليها عندالطائفه باجمعها بعد می­آيند می­گويند که اين روايات روايات تقيه­ای است بعد در ادامه می­گويد و يحتمل ايضاً ان يکون ما ورد فی انه يجوز لنا ان نأخذ منهم علی مذاهبهم علی ما يعتقدونه کما يأخذونه منا، و انما يحرم ان يأخذ بعضنا عن بعض علی خلاف الحق و الذی يدل علی ذلک آن وقت اين پنج­تا روايت را به عنوان روايت الزام آوردند که الزموا و يستحلون جزء پنج­تاست

س: مايستحلون را هم آورده

ج: بلی ديگر

س: اصلاً با توجه به معنايش هم که سؤال از احکام است

ج: اصلاً نمی­خورد يستحلون

س: اتفاقاً بر عکس می­خواهم بگويم

ج: نه احکام يعنی در باب قضاوت به اصطلاح، احکام يعنی قضاء حکم، يعنی حکومت به اصطلاح، از آن يکی نمی­خورد،

س: استهلاک و اين­ها می­خورد

س: اصلاً شروعش هم خود ايشان با علی ابن حسن فضال می­کند، و يدل علی ذلک ما رواه حسن ابن فضال و عنه

ج: دقت کرديد و شيخ هم توجه نفرمودند که اصحاب ما به آثار ابن فضال پسر خيلی نقل نکردند، در قمی­ها نيست در کتاب کافی خيلی محدود است بعض روايات بياوريد، کلينی با يک واسطه عن علی ابن الحسن دارد، نمی­گويد ابن فضال علی ابن، شايد مثلاً کلّش علی ابن الحسن به نظرم پانزده­تا بيست­تا باشد،

س: يک مقداری کمی اين متن­ها باهم اختلاف داشت آيا اين­ها خودش کافی نيست که بگوييم اين دوتا روايت است

ج: خلاف ظاهر است،

س: مايستحلون هم داشته و ما يستحلفون هم داشته

ج: خلاف ظاهر است، سؤال، جواب، کتاب علاء مصدر واحد،

س: مصدر واحد

ج: بلی، احتمالی که دارد اين است که ابن فضال بابی داشته در باب همين قاعده الزام اين­ها را آن­جا آورده ابن فضال اما حسين ابن سعيد نداشته اين در باب ايمان و قضاوت و اين­ها آورده يعنی به عبارت اخری در حقيقت در دو باب بوده لذا هم شيخ در دو باب آورده پهلوی هم نياورده يک اشکال ما اين بود که ای کاش شيخ اين­ها را پهلوی هم می­آورد مقايسه می­کرد، ما الآن مثل اين روايت را مقايسه می­توانيم بکنيم آن را کسی مقايسه نکرده، چرا از اين معاصرين من بعضی­ها ديدم نوشتند مايستحلفون اين متن آمده با متن ما يستحلفون يک بحث اين است که شيخ اين­ها را مقايسه نکرده، مثل همين روايت امروز که خوانديم، شيخ مقايسه نکرده، عرض کردم اين را تقريباً ما الآن حل کرديم با اين موسوعات حديثی اخير با اين مجامع حديثی، چون اين­ها را آورديم حالا شيخ يکی جلد هفت آورد، يکی جلد ده آورده، اين­ها را يک­جا جمع می­کنند البته ايشان توضيح نداده آقای بروجردی اين­جا

س: شما چه جوری حلش می­کنيد اين را نهايتاً به يک روايت بر می­گردانيد،

ج: ظاهرش يک روايت است اختلاف متن است

س: يستحلفون را مقدم می­کنيد

ج: ظاهراً يستحلفون مقدم باشد

س: تصحيح به همديگر خيلی نزديک است

س: در کافی در کل در کافی صد و هشت­تا سند ما داريم در مورد علی ابن حسن فضال با آن سندهای مکرر، بعد که چهل و دوتايش علی ابن الحسن است يکش ابن فضال است

ج: ابن فضال که باز مراد پدر است که،

س: بلی، شش­تايش، نه اين را تطبيق دادند حالا به، يک موردی که تطبيق دادند به علی، شش­تايش علی ابن حسن تيموری است، بيست و نه­تايش علی ابن الحسن تيمی است، بعد ده­تايش علی ابن حسن ابن علی است بعد هم تک موردی­های ما داريم علی ابن حسن ابن علی تيموری

ج: من صد و هشت­تا احتمال نمی­دادم زياد است، من نديدم ببينيد شايد يک،

س: علی ابن حسن ابن فضال با اين اسم کامل نه مورد در کافی آمده،

س: در قاعده الزام هم بيشتر همين واقفی­ها بود،

ج: واقفی­ها بود يعنی در حقيقت فقه واقفيه بوده من به اين عدد نمی­دانستم حالا ايشان گفتند صد و هشت­تاست،

س: بعدش هم سندهای مکرر است مثلاً سندهای که چند نفر است تفکيک کرده، در کل صدو هشت است زياد است

ج: علی ای حال بلی نسبت به کافی بد نيست من خيال می­کردم کمتر باشد صدوق خيلی کم دارد اصلاً به نظرم طريق هم بهش ندارد علی ابن حسن ابن فضال بهش، و عرض کردم اين سرش چه بود؟ سرش اين بود که بعد از ابن فضال پدر اصحاب ما اين آثار کوفه را که آوردند اين آثار نقل شد ديگر احتياج به پسر پيدا نکردند نکته اين شد، يعنی آنچه را که می­خواست ابن فضال پسر نقل کند مثلاً ابن فضال پسر از پدر می­خواهد نقل کند،

س: همه­اش از پدر نقل می­کرد

ج: نه تصادفاً ابن فضال پسر عن اخويه عن ابيهما می­گويد من عمرم کوچک بود هجده ساله بودم پيش پدر خواندم دو مرتبه بر برادرها بر پدر، برای مرعات قواعد تحديث بيشترش اين طوری است آن وقت ابن فضال، فرض کنيد اين­جا از سندی ابن محمد، سندی ابن محمد همان ابان ابن محمد بجلی است آن، مثلاً کتاب ابان ابن محمد بجلی را مثلاً فرض کنيد حميری در قرب الاسناد از او نقل می­کند ديگر نيازی نبود بروند به علی ابن حسن نقل کند دقت کرديد، يعنی ابن فضال پدر تقريباً در رتبه تأسيس است نياز بود که از او نقل بکنند، مثل حسن ابن محبوب است مثل حسين ابن سعيد است، نياز بود که از او نقل بکند،

س: طريق هم کم می­شود ديگر

ج: يک واسطه هم کم، پسر ايشان چيزهای که نقل می­کند پسر ديگران مثل احمد اشعری و ديگران به قم آورده بودند اين­ها در قم موجود بود، رتبه پسر رتبه احمد اشعری است رتبه پسر رتبه احمد برقی است رتبه­اش اين است آن مصادری نمی­دانم روشن شد چه نکته­ای را می­خواهم عرض کنم، اين بحثی البته فهرستی و تاريخی است بايد آن­جا می­گفتيم حالا به مناسبت متن اين­جا آمد از باب تداخل ابحاث، دقت کرديد لذا سر اين­که مثلاً کلينی از ابن فضال پدر يا مرحوم شيخ يا ديگران اصولاً قمی­ها از ابن فضال پدر بيشتر نقل می­کنند چون آنچه را که ابن فضال پسر می­خواست نقل بکند به راه­های ديگر بهش رسيده بودند، مضافاً به اين­که ابن فضال پدر را می­گفتند فتحی نيست برگشته، ابن فضال پسر به شهادت عياشی کان فتحياً عمره کله، اين­که مسلم فتحی بوده دقت کرديد، و طبعاً باز همين مشکل پيش می­آمد که اين­ها اختيار باشد الآن يکی از ادله­ای قاعده الزام اين است، چون اگر ما باشيم و طبق قاعده احکام الهی واقعی است حالا يک کسی اعتقاد باطل دارد اعتقاد باطل که حکم را عوض نمی­کند، آن اعتقاد دارد که با طلاق ثلاث طلاق واقع می­شود و ما اعتقاد داريم طبق مذهب اهل بيت واقع نمی­شود با اعتقاد باطل او چيزی درست نمی­شود و قاعده الزام با اين متن، توسط شيخ طوسی ابتداءً منفرداً از علی ابن ابی حمزه بطائنی نقل شده که رأس واقفی است اين دومش هم که يجوز علی اهل کل دين مايستحلون بازهم منفرداً از شيخ طوسی از يک نسخه از محمد ابن مسلم نقل شده که خود شيخ طوسی يستحلفون هم دارد يعنی نکته را دقت بکنيد، در جلد هشت يستحلفون دارد در باب قضاء، در جلد ميراث به مناسبت ميراث ايشان آخر اين بحث را آورده يعنی به عبارت اخری اگر فرض چون اهل سنت می­گويد اگر دختر واحد داشت می­رود طبقه بعدی، دختر واحد نصف می­گيرد بقيه می­رود به عمو مثلاً ما می­گوييم نه کلاً به همان دختر واحد داديم، عول و تعصيب به اصطلاح بر می­ گرده به همين دختر واحد، حالا اگر فرض کنيد شخصی فوت کرده سنی است و طبق مبنای اهل سنت، نصف را دادند به عمو، عموهايش شيعه است، بگيرد يا نگيرد؟ خب همه می­دانيم باطل است، مهم اين است طبق مذهب شيعه اين باطل است اين را مرحوم شيخ آورده که اشکال ندارد می­تواند بگيرد، يجوز علی کل ذی دين، ما يستحلون خود آن­ها حالا يک بحث اين است که اين­ها در باب ارث ممکن است مقدار از اموال از ما بگيرند شما تقاصاً بگيری آن بحث ديگری است آن قاعده الزام نيست آن يک نوع، به نظرم آقای سيستانی هم در همين منهاج ايشان ديدم يک نوع تقاص نوعی ازش تعبير می­کند، حالا آن تقاص نوعی هم درست باشد يا نباشد؟ بحث ديگری که مطرح می­شود اين روايت واحده را يعنی ما بحث­مان اين­جا اين بود در اين­جا روايت واحده سند واحد مصدر واحد، تمام خصوصيات واحد بودند، هم اختلاف شديد در متن هست و هم اضافه بر او نمی­دانيم چرا شيخ نيامده و تعجب است که شيخ با يک نسخه ابن محبوب مقارنه کرده، با نسخه خود کلينی که نقل می­کند مقارنه نکرده، خودش اين نسخه را نقل می­کند، به نظر ما اين طور می­آيد که شيخ در حين تأليف تهذيب يا استبصار همان کتاب و همان باب که مقابلش بوده از آن نقل می­کرده فرض کنيد از کتاب ابن فضال در باب ميراث و اين­ها بوده از آن­جا نقل کرده، کتاب حسين ابن سعيد در باب به اصطلاح ايمان و قضاوت و اينها بوده از کتاب حسين ابن سعيد به آن صورت نقل، به ذهن من اين طور می­آيد و ما موارد ديگر هم داريم شيخ اين مقارنه را انجام نداده، اين مقارنه الآن من به صورتی که الآن عرض کردم حتی آقای بروجردی هم اين­جا انجام ندادند، و حقش بود که اين مقارنه اين­جا انجام می­گرفت، آقای بروجردی فقط نوشتند يأتی در آن کتاب آن قسمتی که تقريباً با کافی نزديک است آن قسمت را نقل کردند، صدر حديث را باز نقل نکردند، لذا الآن ما مشکلی که باش برخورد می­کنيم در حقيقت اين است و اين تأثيرگذار است ديديد ديگر الآن يک قاعده درست کردند با مايستحلون،

س: اين چون موارد قاعده الزام است شما بهش عمل نمی­کنيد آن وقت چه کار می­کنيد

س: مشکلی پيش نمی­آيد

ج: پيش نمی­آيد ديگر به حکم الهی عمل می­کنيم گفت اياکم و المطلقات ثلاثاً فی مجلس واحد فانهن ذوات، کسی که زنش را سه طلاقه ازدواج نمی­کنيم باش، چه مشکلی، با يکديگر ازدواج می­کنيم، ديگر چه کار بکنيم؟

س: ممکن است محل ابتلاء باشد

س:

12: 42

يا همان بحث ارث و اينها می­گويند بحث راهگشا بايست باشد نه اين­که

ج: خب می­گويد آقا شما اين بی­خود حکام شما گفتند به من من عمويت هستم مال خودت است

س: اين بحث الزام اجماع برش شده

ج: عرض کردم، من تاريخش را گفتم ديگر برايتان

س: ديگر مدرکی می­شود اجماعش هم مدرکی می­شود

ج: بعد از شيخ است

س: اجماع متأخر است بلی،

س: پنج­تا روايت بوده خيلی محکم بوده،

ج: روشن شد

س: پنج­تايش به همان بر می­گشته

ج: بعد هم اصولاً من فکر می­کنم اين ديدم آقای سيستانی در قاعده الزام­شان نوشتند البته خيلی احتمال می­دهم اين الزام يک نوع به اصطلاح به حساب برای اين­که طرف دست بردارد بيشتر از اين­کار کلمه الزام را ما در تاريخ اسلامی داريم عمر به کار برد، چون ظاهر آيه مبارکه اذا طلقتموهن اين­ها تندتند زن­هايش را می­توانستند طلاق بدهند در حالات مختلف آيه قرآن آمده که نه بايد با شرائطی طلاق باشد، يکی در عده باشد برای، بعد از طلاق مباشرتاً اگر در حال حيض باشد نمی­تواند عده را، چون عده در طهر است اين آيه ظاهراً برای اين آمد، بعد باز به عمر گفتند آقا مردها، افراد دارند زياد طلاق می­دهند يعنی از آن قواعد خارج کردند گفت الزمناهم، اين کلمه الزام را آن­جا دارم، می­گويد حالا که تو زنت را طلاق دادی پس درست است زنت مطلقه است يک نوع به اصطلاح حکمی، گفت که خاک مالی، دماغش را به خاک ماليدن، يک جوری که از اين کارها نکند، اگر اين الزموهم معنايش اين باشد که اين درست معنايش خلاف است خب اين سيره عمر است می­گويد اين طلاق باطل بوده ليکن حالا که اين کار را کردی پس من تو را ملزم می­کنم تو از زن جدا بشو،

س: حکم حکومتی

ج: تقريباً يک چيزی شبيه حکم حکومتی، اگر اين باشد خدای نکرده،

س: سندش مگر محمد ابن ابی زبير بوده، سند اين روايت يستحلون ما يستحلون

س: با اين­ها چه کاری داری؟

ج: محمد ابن ابی زبير

س: آخر بعضی­ها ديدم الآن بعضی­ها گفتند در سندش هم اين بوده

ج: آن مال طريقش به ابن فضال است، علی ابن محمد ابن زبير است حالا آن بحث ديگری است طريقش

س: سند هم آخر ضعيف می­کند

ج: بلی حالا آن را جواب داديم که اين­ها جزو مشايخ هستند اين را می­شود حل کرد، يک بحث کلی ديشب عرض کرديم راجع به طروق شيخ، به طريق شيخ به کتاب ابن فضال پسر است که درش ابن عبدون عن علی ابن محمد ابن زبير عن ابن فضال است اين طريق اين جوری آمده آن وقت در علی ابن محمد ابن زبير بحث کردند گفتند چون کان علواً فی الوقف، اين مرد بزرگواری بوده، گفتند نه اين ربطی به بزرگواری، علو اسناد است مراد، آقای خويي خوانده بود غَلواً يعنی شباب­شان، الی آخره خب اين­ها به شوخی بيشتر اشبه است بحثی که در آن­جا بود اين است که ما در چه راهی و بيشتر عده­ای زيادی از اين به اصطلاح متأخرين، شهرت کتاب که اصولاً کتب ابن فضال پسر شهرت داشت، حالا ديگر يک طريقی است گفته شده درش بحث است، يک راه ديگر هم اين است که خود ابن زبير را جزو مشايخ بدانيم و توثيق بکنيم يک راهش هم اين است خود علی ابن محمد ابن زبير، يک راهش هم راهی است که جامع الروات رفته، راه­های مختلف مجموعاً چهار راهی که الآن من نمی­خواهم متعرض بشوم راه­هايي رفتند برای اين­که سند شيخ را به ابن فضال درست بکنند، من به نظرم می­آيد که نکته اساسی همان شهرت است آقای خويي هم يک راه ديگری رفتند برای اين کار به ابن فضال البته در کتب ايشان اين­هايي که چاپ شده، روشن نيامده حالا اگر بخواهم طول می­کشد آن بحث ديگر خيلی ما را خارج می­کند و توضيح دادم که مراد آقای خويي چه است از آن عبارت، مراد ايشان چه است؟ آن توضيحاتش را هم عرض کرديم که الآن ديگر هم حالش را ندارم هم وقتش نيست برای اين کارها وارد اين بحث بشويم.

بحث من سر اين قسمت است ببنيد می­آيد دوتا متن از يک سؤال، سئلته عن الاحکام، کتاب هم يکی کتاب علاء، و عرض کرديم از مواردی که نادر هست شيخ طوسی بهتر از نجاشی نوشته همين کتاب علاء است ايشان چهار طريق برای کتاب علاء نوشته نجاشی ندارد اين­ را، چون چهار نسخه از کتاب علاء ابن رزين اسم می­برد ليکن آنی که ما الآن در روايت داريم از اين چهارتا بيشتر است مثلاً يکی نسخه صفوان، يکی نسخه که؟ شيخ اسم می­برد در کتاب فهرستش، اگر خواستيد بخوانيد اين­ را، ليکن نجاشی اسم نمی­برد نجاشی اين چهارتا را ذکر نمی­کند اين چهارتا را می­خواهيد بياوريد علی ابن حسن ديگر،

س: تصادفاً قبل از اين­که چيزی که فرموديد، در فقيه چهار مورد ما علی ابن الحسن داريم يکش ابتدای سند است دوتايش و فی کتاب محمد ابن يعقوب است يا روی محمد ابن يعقوب است چهارمی هم ابن عقده، و روی احمد ابن محمد ابن سعيد،

ج: اين هم از ابن فضال معلوم نيست باشد، اين روی ابن سعيد اشتباه است اشتباه صدوق است،

س: روايت اين شکلی است،

ج: عن ابن فضال عن ابيه

س: قال قال حدثنا علی ابن حسن ابن فضال

ج: اين خودش غلط است خود اين غلط است چون علی ابن حسن از اخويه عن ابيه نقل می­کند اين خود اين، اين از انفردات صدوق است صدوق يک نسخه­ای را از ابن فضال پسر دارد که ابن عقده نقل کرده به تعبير ايشان ابن عقده نقل کرده اين طريق ايشان به ابن عقده هم باطل است آن وقت در آن روايات مجموعه­ای است اين­ها هم يک دسته­ای هستند اصلاً يک شاخه­ای هستند اين روايات اين همانی است که مرحوم نجاشی می­گويد و الکوفيون لايعرفون هذا النسخه، می­گويد و روی ابوجعفر ابن بابويه يک نسخه را از فلان ابن عقده عن ابن فضال می­گويد و الکوفيون لايعرفون هذا، اين همين نسخه است، اين يک شاخه­ای است آن وقت درش احاديث خوبی هم هست، حالا چون نزديک ماه رمضان شديم داخل، اين خطبه شعبانيه در همين کتاب است، قد اقبل اليکم البته متون ديگری هم دارد اين متن معروف­تری که الآن خوانده می­شود اين نسخه است، ابن فضال عن ابيه عن الرضا عليه­السلام اين نسخه اين است عن رضايش را نمی­دانم عن ابيه هست، اما نمی­دانم از امام رضا آن وقت اقبل اليکم شهر الله بالخير و الرحمه و البرکه اين­ در اين نسخه است در اين نسخه­ای است که الآن اشاره کرديم حالا به هر حال چون آن درختواره ما گفتيم هی چيزهای جديد می­آيد يک مقدار هم حرف­های صدوق بود،

س: پس مجموعاً هشت صد و پنجاه و هفت­تا سند علی ابن حسن ابن فضال در کتب ثلاثه يعنی کافی، تهذيب و فقيه، صد و شش­تايش از طريق احمد است، پنجاه و هشت­تايش از طريق محمد اخويه که فرموديد اکثرش از اين­هاست اما مباشراً از پدرش همين­هايي است که صدوق گفته،

س: بلی اين­ها هم که اصلاً چيز کرده

ج: نيست بلی نه همين مال صدوق است که در فقيه آمده

س: پس اين را می­توان حذفش کرد

ج: دقت کرديد

س: هفت­تاست

ج: مال صدوق است ديگر قاعدتاً

س: نه هفت­تايش يکش چيز است جسارتاً يکش در کافی است احمد ابن محمد عن علی ابن حسن عن ابيه،

ج: خب اين احمد ابن محمد کيست خب؟ ابن عقده است ديگر

س: نه در کافی آمده

ج: می­دانم چون کافی، جلد هفت، هشت کافی است روضه کافی،

س: نه تصادفاً جلد چهار است

ج: باب نوادر و الا نقل نمی­کند

س: يکی هم در تهذيب است و الذی رواه احمد ابن محمد عن علی ابن الحسن عن ابيه

ج: اين همين اين­ها هم از کافی حتماً گرفته اين، چون مرحوم کلينی اصولاً در مشايخش احمد ابن محمد ابتداءً نيست آن احمد ابن محمدبرقی يا احمد ابن محمد اشعری است که واسطه دارد ابتداءً که شروع می­کند به اسم احمد دو نفر اند، يا ابن، چون کوفه آمده ايشان، يا احمد ابن محمد عاصمی بغدادی است

س: اين را به عاصمی زده

ج: خيلی خوب احتمالاً نه ابن عقده هم باشد اگر ابتداء کرد به اسم احمد ابن محمد يا ابن عقده است که الآن گفتيم مشکل دارد يا همين عاصم است عاصم مشکل ندارد، ابن عقده هم مشکل ندارد اشکال به همين نسخه است نسخه­ای که از ابن عقده نقل شده اگر به اسم احمد ابن محمد گفته يا ابن عقده است يا عاصم است و اين­ها بيشتر در جلد هشت است، در روضه کافی است يعنی عددی از اين رواياتی احمد ابن محمد ابن عقده هست حالا اين يکی می­گويد جلد چهار آورده و الا عادت،

س: شايد هم در نوادر است ببينيم

ج: ببينيد شايد در نوادر آورده باشد،

س: تهذيب هم چندبار دارد يکش و الذی رفعه احمد ابن محمد به اين تعبير است، باز اين­ها زدنش به عاصمی، منتهی جلد شش تصريح کرده که احمد ابن محمد سعيد

ج: ابن عقده است بلی، سعيد ابن عقده

س: بلی فکر نمی­کنم عاصم باشد اين اشتباه از اشتباهات يعنی نکته بر می­گرده به ابن عقده، که ابن فضال عن ابيه دقت کرديد، ابن فضال عن اخويه عن ابيهما اين طوری بايد باشد اين مواردی است که مشکل دارد اين موارد مشکل دار اين طور عن ابيه ديگر حالا بنا نبود بحث طبقات را خيلی طولانی، ديگر عرض کنم پس بنابراين الآن تا اين­جا روشن شد که ما در روايات خودمان گاهی اوقات با اختلاف متن اصلاً يک باب جديد باز می­شود، تعارض هم نيست،

س: متن نشان می­دهد

ج: اولاً مرحوم شيخ اين دوتا را کاش مقايسه می­کرد، معلوم شد دو مصدر هستند يکی کتاب حسين ابن سعيد است يستحلفون، يکی کتاب به اصطلاح ابن فضال پسر است يستحلون آن وقت يکی نسخه صفوان است، يکی نسخه سندی ابن محمد است مصدر هم يکی است کتاب علاء، سئلته عن الاحکام سؤال و جواب يکی است،

س: بعد يک بحث اين­جا جالب است اگر يک شبی بهش پرداخته بشود، آيا ختلاف متن­ها مثل اختلاف قرائات که می­گويند حجت است

ج: نه نمی­شود اين­ها عرض کردم، خب اين­ها همين را می­گفتند اين­هايي که قائل به حجيت تعبدی می­گفتند بلی حجت است، اين که­ از آثار حجيت تعبدی همين بود خود آقای خويي هم همين کار را می­کند صدوق هم اگر دقت کنيد گفت مشايخ اين جور، لذا گفت هرسه درست است چون مشايخ خواندند اين هم اشاره کردم سابقاً اين کاری بود که شيخ طوسی کرد اولين بار، در اول اين­ها مقايسه می­شد انتخاب می­شد،

س: اين بد نيست اگر يک نگاهی کنيد اين سند در چيزی که چاپ شده اين است عن احمد ابن محمد عن علی ابن الحسين عن احمد ابن الحسن عن ابيه، عن علی ابن رباط،

ج: اين احمد ابن الحسن درست است از برادرش احمد نقل کرده اين­جا اشکال ندارد

س: علی ابن الحسين

ج: اشتباه چاپ شده علی ابن الحسن است

س: اين­ها چه کار کردند،

ج: علی ابن حسن

س: گفته اند اين­ ابن الحسين و احمد و اين همه اضافی است اين طوری درست است احمد ابن محمد علی ابن الحسن

ج: حالا اين نه اين باشد آن وقت دقت کنيد کتاب چيز را بياوريد، کتاب حسن ابن سعيد را در نجاشی بياوريد آن وقت ببينيد آقا، اين مبانی که اين­ها داشتند متأسفانه با آمدن حجيت تعبدی اين­ها بهم ريخت، اين­ها ريشه­های فهرستی دارند اصلاً ريشه­هايش فهرستی است نسخه حسين ابن سعيد است نسخه ابن فضال است، نسخه فرض کنيد سندی ابن محمد از کتاب علاء است، نسخه صفوان، خب ترجيح اگر ما باشيم با نسخه صفوان است نسخه صفوان ترجيح دارد در نسخه او آمده بود ظاهراً خوانده بود که يستحلفون کتاب هم کتاب واحد است ما غير از اين مورد هم حالا نمی­دانم اگر وقت کرديم، مواردی در کتاب علاء داريم که باز همين جور، گاهی هم اختلاف به نفی و اثبات است اصلاً با اين­که کتاب علاء است، اين­ها ديگر جزو اين­ها چون هردو را حجت گرفتند انداختنش در باب تعارض، ما چون هردو را حجت نگرفتيم انداختمش در

55: 53

تمييز الحجه عن اللاحجه و التشخيص و رجوع به شواهد و قرائن، مثلاً ديديم کتاب دعائم الاسلام يستحلف را گرفت، صدوق يستحلف را گرفت، شيخ هم از کتاب حسين ابن سعيد يستحلف، از کتاب فتحيه يستحلوا بود،

س: حالا اين يستحلو، مايستحلفون باهم در تعارض هم قرار نمی­گيرند،

ج: نه و لذا اينها مثلاً اگر مثلاً دو نسخه بود چرا، يعنی دوتا، نه حالا می­خواهيد آن در بحث قصر نمی­دانم امشب نمی­رسم ديگر حالا از وقت ما گذشت در بحث قصر انشاءالله می­خوانم نسخه علاء تفاوت دارد،

س: قبول اما منظور اين دوتا با هم تنافی ندارد

ج: يکی از نکاتش هم اين شد يعنی مصلحات قواعد اصولی را که آوردند از آن راه مشکل را حل کردند، گفتند مثبتين اند چه اشکال دارد هردو ساقط می­کنيم، همينی که شما می­گوييد، قاعده اصولی آوردند دقت کرديد،

س: بلی

س: حالا باز اين درد را دواء نمی­کند

ج: درد را دوا نمی­کند

س: نه اين اول کلام است تعبدی باشد ديگر مشکل

ج: تعبد آوردند مثلاً همين روايتی که نذر احرام قبل الميقات چون شيخ می­گويد تخصيص می­زند يعنی يک بحثی و لذا مثلاً روايت نذر احرام قبل از ميقات را منفرداً شيخ آورده هيچ کس قبل از ايشان نياورده، فتوايش هم در کتب قبل از ايشان هم نبوده اين اولين کس شيخ است شيخ ازش تخصيص فهميده، گفتند خب تخصيص هم جمع مقبول است ديگر پس ما قبولش می­کنيم، ما توضيح داديم که نسبت اين با آن روايت تباين است اصلاً تخصيص نيست، عموم و خصوص مطلق نيستند، شيخ توجه نکرده از زمان شيخ اولاً رواياتش آمد، ثانياً فهم تخصيص آمد اين ادامه پيدا کرد تا زمان ما همينی که الآن در خدمت­تان هستم،

س: شما ازش تخصيص را نمی­فهميد

ج: نه خير تباين است واضح تباين است اصحاب هم نفهميدند اصحاب هم فتوا ندادند هيچ کس قبل از شيخ فتوی نداده به اين مطلب، نذر احرام قبل از ميقات،

س: احرام قبل الميقات

ج: نذر احرام قبل الميقات را فتوی ندادند،

س: شما بخواهيد برويد مشرف بشويد از کجا

س: بدون نذر محرم می­شود

ج: همان يا جده،

س: از محازی ديگر

ج: از يا محازی، يا همين جعفه ديگر بنابراين­که البته مرحوم آقای بجنوردی يا گفتند آقای حکيم هم نظرش اين بود از انی الحل هم اشکال ندارد، مخصوصاً اين شميسی، شميسی حديبيه است ديگر،

س: نه شميسی طرف جعرانه است،

ج: نه خير نه، جعرانه طرف طائف است، شميسی همين حديبيه

س: از شميسی حضرت پيامبر محرم شد به نظرم،

ج: بلی محرم شد نه عده­ای نوشتند از مدينه محرم شد، در شميسی در آمد از احرام در بعضی­هايش

32: 56

همان­جا ادنی الحل است خودش، شميسی الآن شنيدم ميقات شده، من تازگی حج مشرف نشدم

س: بلی من رفتم آنجا محرم شدند

س: ميقات شده

ج: الآن شنيدم ميقات شده من هنوز احرام نبستم، يا از آن­جا يا به اصطلاح همينی که الآن ايرانی­ها متعارف­شان است از جحفه، مشکلش اين بوده که جده از محازی دور می­شود يعنی يک دائره­ای دور کعبه بکشيم که از جحفه رد بشود دائره جده داخل دائره است حد دائره نيست، محازی نيست،

س: جوابش همين بود که بدون نذر

ج: همان بدون نذر، بعضی­ها گفتند چون چاره­ای نيست هواپيما آن­جا می­رود حالا اگر رفت مدينه که جای بحث ندارد يا طائف رفت که جای بحث ندارد اما به اصطلاح اگر جده پياده شد حالا در سابق حالا من دقيقاً نمی­دانم اما عکس­هايش را ديدم و در بعض از فتاوای قبلی هم هست که در حده، نه جده، حده احرم ببنده

س: کشتی می­گفتند

ج: حده نه نخل و اين­ها هست، عکسی که من ديدم

س:

28: 57

ج: کشتی نه، مقابل چيز می­شود يلملم می­شود يلملم

س: يلملم

ج: يلملم من ديدم وقتی که رفتم از بغداد رفته مکه به اصطلاح سال هزار و چهار صد اول قرن پانزدهم يک دفعه در هواپيما يک کسی يک چيزی گفت در هواپيما چون حواسم نبود ملتفت معنايش نشدم بعد يک دفعه ديدم سنی­ها لبيک، در همان پيما احرام بستند بعد پرسيدم گفتند رسيدم روی وادی عقيق يعنی وادی عقيق بين عراق و بين مکه است

س: در محازی

ج: در محازی

4: 58

روی وادی عقيق که رسيدند از آن­جا احرام بستند اين را من ديدم که احرام می­بستند از آن­جا ليکن کيفيت احرام را عرض کردم حالا وارد اين بحث­ها نشويم اين مسأله در هم روايات ما، ببينيد

س:

15: 58

ج: چون شما ديشب ظاهراً اميدت نا اميد شده بودید از بحث، گفتم امشب يک مطلبی را بگوييم که آقای خادمی، نه تأثيرگذاريش خيلی، چرا؟ چون يک قاعده حجيت را جمع کردند با قواعد اصولی اين ديگر آن فقه تلقی نشد، روشن شد چه می­خواهم بگويم،

س: بلی تحليل متلقات نشد

ج: اين ديگر فقه تلقی نشد، گفتند مثبتين هستند از آن طرف هم حجت است پس اشکال ندارد هردو را قبول می­کنيم نکته­ای ندارد که يکی را قبول کنيم يکی را قبول نکنيم، اما با اين توضيحاتی که ما عرض کرديم و اين قاعده الزام، ببينيد مرحوم صدوق که اصلاً می­گويد لايجوز، مرحوم کلينی روايتی، روايتش هم بد نيست سنداً،

س: عن حسن ابن سعيد را آوردم چه کار داشتيد اين­جا

ج: حسن ابن سعيد را بخوانيد، می­گويد که ايشان بعد می­گويد که ابن نوح به من نوشت که اين کتاب طروقی دارد حسن ابن سعيد چون مرحوم نجاشی حسين ابن سعيد را ندارد اين هم از عجايب است چون اين کتب هم به حسين نسبت داده می­شود، هم به حسن دوتا برادر هستند ايشان به عنوان حسن اصلاً آورده، عنوان و ترجمه را برای حسن قرار داده متعرض حسين هم شده که با همديگر،

س: به نام برادر بزرگتر،

ج: بلی به نام برادر روش گذاشته،

س: دوتايش يکی نيستند اين­ها

ج: چرا يکی اند بلی،

س: آخر عجيبش اين است می­گويد که شارک اخاه الحسين فی کتب الثلاثه المصنفه و انما کثر اشتهار الحسين اخيه بها، لذا مدخل به حسن زده، کثر اشتهار آن يکی

ج: آن وقت بعد از چند سطر ببينيد بعد می­گويد ابن نوح

س: بلی اخبرنی بهذه الکتب غير واحد من اصحابنا من طروق مختلفة کثيره فمنها ما کتب اليّ به

ج: به نحو رساله به اصطلاح، به نحوی چون ابوالعباس ابن نوح رفته بوده بصره نجاشی از بصره ازش تقاضا می­کند، مرحوم شيخ هم می­گويد می­گويد من از ابن نوح نقل نمی­کنم چون ايشان بصره بود بعد هم می­گويد چون مذاهب فاسده بهش نسبت دادند من ازش نقل نمی­کنم و الا مرحوم شيخ که می­آيد چهار صد و هشت است ابن نوح چهار صد و نه فوت می­کند يعنی مرحوم شيخ او را درک می­کند اما ازش نقل نمی­کند حتی به نحو نامه، به نحو نامه نگاری هم ازش نقل نمی­کند، اما نجاشی ازش زياد نقل می­کند ظاهراً اين نامه را بعد از رفتن ايشان به بصره نوشته، احتمالاً مثلاً در اواخر از ايشان خواسته يک طريق جامع، آن وقت ببنيد دقت کنيد ابن نوح اين طريقه قدماست، قال ابن نوح بلی،

س: خيلی مفصل بحث

ج: بلی بخوانيد

س: قال فمنه ما کتب اليّ به ابوالعباس احمد ابن علی ابن نوح صراطی رحمه الله فی جواب کتابی اليه،

ج: البته گاهی ابوالعباس مرحوم نجاشی می­گويد مرادش ابن عقده است، آن ابن عقده استادش نيست، ابوالعباس استادش ابن نوح است اين هم يکی از جاهای مشکل نجاشی فرق بين ابن نوح استادش با ابن عقده که استادش نيست از هردو تعبير به ابوالعباس می­کند بفرماييد،

س: و الذی سئلته

ج: و الذی سئلته خطاب می­کند به نجاشی بلی

س: من الطروق الی کتب الحسين ابن السعيد الاهوازی رضی الله عنه فقد روی عنه بعد ديگر طروق مختلف را آورده،

ج: نه بعد و قد روی عنه چه آقا؟

س: ابوجعفر احمد ابن محمد ابن

ج: اول ببينيد پنج­تا طريق را می­آورد تصادفاً در اين نجاشی­ها هم شماره نگذاشتند، يکش ابوجعفر اين يکش،

س: پس من سطر تکرار بکنم و اما ما عليه اصحابنا بل معول عليه ما رواه عنهما احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: اين يکی نسخه دوم،

س: و اخبرنا ابوعلی احمد ابن محمد ابن يحيي العطار

ج: پسر محمد ابن يحيي العطار اين هم راه دوم، راه سوم، چهارم

س: سوم هم باز همه اين­ها تا حالا بکتبه کلها يا بکتبه الثلاثين، راه چهارم و اخبرنا ابوجعفر محمد ابن علی ابن احمد ابن هشام القمی مجاور،

ج: نه اين روشن، مجاور حتمالاً به کربلا، مجاور عادتاً به مکه هم می­خورد، جار الله به اصطلاح مکه اين را نمی­شناسيم اخبرنا اين پنجم است چهارم نيست، پنج­تا طريق دارد اين پنجم است،

س: ببخشی اولی اين شد که ابوجعفر احمد ابن محمد، دومی ما عليه اصحابنا و المعول عليه، سومی

ج: احمد ابن محمد ابن،

س: احمد ابن محمد ابن يحيي العطار، چهارمی و اما ما رواه احمد ابن محمد ابن خالد البرقی اين چهارمی،

ج: اين پنجمی مجاور است

س: مجاور بلی، و اما الحسين ابن

ج: ديگر آشنا شديم تاريخ خوانديم همچو کلمات­شان را می­بينيم،

55: 2: 1

حرف­ها گذشته اين طريق خيلی عجيب است خودش هم می­گويد اين طريق خيلی غريبه، خود مرحوم ابن نوح بعد می­گويد و اما مجاور که نقل می­کند بعد می­گويد،

س: و اما الحسين ابن حسن ابن ابان القمی فقد حدثنا محمد ابن احمد صفوانی

ج: الی آخره اين شاگرد کلينی است که کتاب، نسخه صفوان

س: بلی

13: 3: 1

اليهم بخط حسين ابن سعيد و انه کان ضيف ابيه

ج: هيچی نه، بعد از اين­که آن مجاور را می­گويد می­گويد و هذا طريق غريب نمی­دانم چه؟ بلی

س: هنوز چندتا طريق دارد، احمد ابن محمد ابن حسن ابن سکن قرشی بردعی،

ج: بُردعی بلی

س: بلی ابوالعباس دينوری،

ج: بعد می­گويد

س: اين­جا می­گويد

ج: و هذا طريق غريب

س: بلی و اما ابوالعباس دينوری فقد اخبرنا الشريف ابومحمد حسن ابن حمزة ابن علی

ج: مرعشی است مرعشی است بلی

س: کتب الينا ان ابالعباس احمد ابن محمد دينوری حدثنا عن الحسين ابن سعيد بکتبه و جميع مصنفاته عند منصرفه من زيارة الرضا عليه السلام ايام جعفر ابن الحسن الناصر بآمل طبرستان سنه ثلاث مأة و قال حدثنی الحسين ابن السعيد الاهوازی بجميع مصنفاته قال ابن نوح هذا طريق غريب لم اجد له ثبتاً الا

ج: يا ثَبَتاً

س: ثَبَتاً بلی، الا قوله رضی الله عنه،

ج: جای نديدم فقط همين، فيجب اين ببينيد و يجب بخوان

س: و يجب ان تروی عن کل نسخه من هذا بمارواه صاحبه فقط و لا تحمل رواية عن رواية

ج: رواية در اين­جا باز همان چاپ، نگوييد روايت اين­ها را بايد کاملاً جدا بکنيد، اين کار را شيخ طوسی نکرده اين مشکل از اين­جا شد

س: و لا نقطه علی

ج: نبايد روايت بر روايت، نسخه بر نسخه بايد بگويي الآن شما در کتب شيخ طوسی نوشته الحسين ابن سعيد

س: بلی بلی کدام نسخه الآن

س: لعل وقع فيه اختلاف دقت وقع فيه اختلاف

ج: روشن شد آقا

س: حرف گوش نکرده

س: يکبار ديگر بخوانيد خيلی نکته چه جوری است

ج: بلی اين که چرا بحث عوض شد اين است،

س: فيجب ان تروی

ج: استاد نجاشی می­گويد بابا و يجب ان تروی اگر می­خواهی روايت بکنی هر نسخه را از نسخه خودش و لذا اينجا گفتيم که وقتی می­گويد فی نسخه ابن محبوب بايد بگويد کدام نسخه ابن محبوب چرا نکرد شيخ طوسی؟ رفت رو حجيت، آقايون ما چرا نکردند؟ رفتند روی شيخ طوسی، رفت طرف شيخ، لذا الآن بر گرداندن اين قصه خيلی مهم است

46: 5: 1

مطلب

س: شيخ طوسی می­خواهد

ج: شيخ طوسی می­خواهد که دو مرتبه اين­ها اين حجيت که آمد ديگر اين نکات از بين رفت،

س: بلی

54: 5: 1

هرسه را قبول کرد، جدث و حدث و چه

ج: جلسه مشايخ

س: از باب مشايخ

ج: ابن وليد می­گويد سعد اين طور خوانده صفار اين طور خوانده، اين­*­*ها مشايخ اند،

س: چون مشايخ اند

ج: مشايخ هستند پس قبول

س: تعبد

ج: تعبدشان از راه مشايخ است،

س: مشايخ

ج: تعبدشان از مشايخ است روشن شد من می­خواستم اين نکته را عرض بکنم که علت اساسی مطلب اين است يعنی اين مسأله اختلاف نسخ و با اين­که قدمای اصحاب ما روی اختلاف نسخ حساب می­کردند صدوق اگر نقل می­کند آن چيزی را که مشايخ قبول کرده نقل می­کند در فقيه­اش

س: استاد فرمودند که ما بايد در بحث متن موردی و تطبيق

ج: ببين عرض کردم امشب گفتيم يک موردش را بگوييم يک توضيحاتی، گفتم مخصوصاً من با خودم گفتم گفتم اين آقای خادمی ديشب بوده تمام شد، هنوز تمام نشده تازه می­خواهد شروع بشود يواش يواش

س: جسارت نباشد يک بحث ويژه تقطيع را هم بفرماييد چون

ج: حالا انشاءالله

س:

54: 6: 1

شيخ صدوق به نوادر الحکمه، تمامی اين­ها بايد جداگانه صحبت شود

ج: جداگانه، انشاءالله تقطيع را جداگانه،

س: به صورت کلی و يکی هم مال شيخ صدوق

س: اول بحث که کلينی درش نقصی نيست که به اجمال آورده نسخه کلينی

ج: نمی­توانيم الآن چيزی بگوييم

س: تفصيلی نياورده، نه نقصی هم به کلينی نيست

ج: نه نقص، نقصی نگفتم به ايشان وارد است الآن ما نمی­دانيم ما داريم ما داريم فعلاً يعنی کاری را که ما الآن شروع

س: همه­اش هم باز

ج: چرا بعد هم بعض احکامش دارد که خيار دارد يا ندارد؟

س: يعنی تقطيع کرده کلينی؟

س: بلی

ج: نمی­دانيم آيا تقطيع کرده؟ چون من انشاءالله توضيحاً عرض می­کنم يک تقطيع در مثل بحار هست يا وسائل هست اين­ها حلش آسان است، يک تقطيع روی حتی تهذيب هست آن­هم آسان است يک تقطيع کلينی کرده آن هم آسان است، يک تقطيع در مصادر اوليه­اش دارد آن مشکل درست کرده الآن تمام، من در بحث تقطيع انشاءالله اين را عرض می­کنم يعنی حسن ابن محبوب احتمالاً تقطيع کرده دقت کرديد چه شد؟

س: نوادر الحکمه اصلاً قرار بود صحبت کنيم اين جلسه،

ج: دقت کرديد احتمالاً اصلاً حسن ابن محبوب يا فرض کنيد احمداشعری در کتاب نکاحش يک جور آورده در کتاب حدودش يک جور آورده اين تقطيع­ها مال آن­هاست نه مال شيخ طوسی دقت کرديد اين نکته فنی تقطيع را که من نگفتم، تقطيع در مصادر اصلی اوليه الآن پيدا کردنش کار حضرت فيل است، ما تمام اين بحث­های را که ما اصلاً در باب بحث متن انجام می­­دهيم برای اين­که اين نکاتی را که زمان شيخ مغفول شده اين­­ها را باز کنيم و طبيعتاً هم خيلی مشکل است روشن شد ديگر، فکر نمی­کنم ديگر، امشب خوب بود،

س: نه اصلاً عوض شد.